

یار ما این دار و آن نیز هم

خطی چند مشتمل بر اظهار شوق طلب شیخ حقی از لاهور فرستاد  
او از نهایت آزاری که در دل داشت نیامد و مکتوب عذر آمیز  
نوشت و انقطاع را بهانه ساخت و شیخ فیضی این رقعہ را که نقل  
نموده میشود در جواب ارسال داشت و این آخرین رقعات مکتوبه  
اوست و فیه مانده \*

اشتیاق ملاقات مانوس روحانی و مالوف ربانی ظل بقاؤه  
از تبدیل رسمیات نیست که رقم پذیرد اول حال از مرضی خاطر  
فیض مظاهر آگاه نبود یحتمل که حرف خواهش در میان آمده  
باشد اما بعد از آنکه دریافت که این راه بسته اند فقیر خواهش  
ایشان را بر خواهش خود ترجیح داد این نشاء گوارا باد التماس  
آن است که بر خلوت کده تنگ هنگامی نه پهنندک پیش ازین  
بدو سه روز نقاوة الاولیا میان شیخ موسی بویرانه فقیر تشریف  
آورده بودند ظاهر ساختند که دور نیست که ایشان درین ایام  
پیدایند هر چند سبب پرمیده شد مبهم و مهمل گذاشتند بحق  
معبود مطلق که ایمان از فقیر نشد و نخواهد شد \* \* ع \*

وقت گویا چه حاجت طومار

اگر باشند عین نور است و اگر بیایند نور طی نور بخدا قسم که خود  
را ازین خواهش گذرانیدم و بیداد خود اظهار و ایما نکرده ام و نخواهم  
کرد ازین صمر تصدیع نکشند اما اگر بال و پری میداشتم هر روز  
بر بام آن حجره می نشستم و دانه چین نکات محبت می شدم  
و مرغوله ریز صغیر شوق می گشتم دیگر چه نویسم طلبهای دردانه

از آن جانب دیر می‌رسد از برای خدا بر من قائله امر از خود راه  
 به بندند و اگر از آن طرف بندند ازین طرف بسته نخواهد شد و السلام -  
 اسکندر مسند فقر میان پهل را نیازمندی می‌رساند - و درین دو روز  
 بتقریبی زر داده بود این \* رباعی \*

فیضی دم پیریمت قدم دیده بده \* هرگام که می نهی پسندیده بده  
 از عینک شیشه هیچ نکشاید هیچ \* لختی بتراش از دل و بودیده بده  
 سبحان الله آن شیخ فیضی نمازد و مثل شد و اینها هم که روزی  
 بلکه ساعتی چند گفتگوی ایشان در میانست چه مخاطب در معرض  
 رحیل اند آنچه در دست ماند باد سخن است آنرا تا چند پیماید \*

\* بیت \*

عنقریب است که از ما اثری باقی نیست  
 شیشه بشکسته و می ریخته و ساقی نیست

## مولانا الہداد سلطانپوری

اصل از قریه بنوده است از توابع سند و تلمذ نزد مخدوم الملک  
 نموده بشرافت حسب و منصب ممتاز است اگرچه قبل ازین بمقتضای  
 فرور علم و جوانی پنداری فی الجمله داشت اما درین ایام صاحب  
 تجربه شد و آن نخوت بفقر و انکسار مبدل گشته و چند گاه بصدارت  
 صوبه پنجاب تعین بود اکنون مدتی است که بقضای معمور جدید  
 اله آباد منصوبست و خود بخدمت پادشاهی قیام دارد و بجزوی  
 معاش که در آن بلده داده اند قناعت نموده از تک و دو بخانهای  
 اهل دنیا مجتنب است و بصلاح متصف و بعبادت مشغوف \*

## مولانا عثمان سامانه

در عقاید از شاگردان حکیم الملک است و نقلیات از اساتذۀ دیگر اکتساب نموده ملای مستعد مستحضر است خیلی حالت دارد و در ملک خادمان درگاه انظام دارد و خالی از فهمی نیست و گوشۀ صلاح دارد و اکثر اوقاتش بعبادت مصروف است مالی چند بوسیله قلیچ خان بخدمت ضبط و ربط بعضی پرگنات میان دو آب اشتغال داشت حالا بدربار آمده و داخل منصب داران است \*

## حاجی سلطان تهنیسری

بزیارت مکۀ معظمه و مدینه طیبه مشرف شده و علوم نقلیه را خوب ورزیده و مدتی مدید در خدمت پادشاهی بوده چهار سال به ترجمۀ مهابهارت موصوم برزمنامه بطریق انفراد و اشتغال داشته بنائی که از نقیب خان شروع شده بود ازو با تمام رسید و بسبب جرمۀ گاو کشی بسعایت هندوان آن پرگنه او را حکم باخراج بجانب بکر فرمودند و خانخانان که در آن ایام تنظیم سهام آنصوبه بقبضۀ اقتدار او بود بالتفات و مهربانی پیش آمده مرهمی برداغ او نهاد و بعد از فتح آن دیار همراه خویش از آنجا آورد و وعده تخلیص او نیز فرموده وی مختفی در وطن معهود میگشت و خانخانان بعد از فتح ولایت آمیر و برهانپور در عرضداشتی التماس مخلص او کرد و بدرجۀ قبول امتداد و مهم حاجی خدا ساز شده غائبانه بشیخ ابو الفضل حکم فرمودند تا او را کرورجی تهنیسری و کرنال گردانیده و از آن مهالکه خلاص یادت و حالا بآن خدمت قیام دارد • شعر •

وكم لله من لطفٍ خفي • يدق خفاه عن فهم الزكي  
 و این ماجرا از قبیل فرج بعد از شدت تواند بود و هنگام ترجمه  
 نویسی مهابهارت یکی از وی پرسید که این چیست که میخوانید  
 گفت که عرف ده هزار ساله را بزبان حال موافق می سازم \*

### سید شاه صیر سامانه

از مادات صحیح النسب است و بفضایل عامی آراسته و حلیه  
 تقوی پیرایه او شده دست بدامن قناعت زده باناده و افاضه  
 طلاب دران طرف آب آگه در جوار شیخ بهاء الدین مفتی مرحوم  
 بهر می برد و طلبه و صوفیه در خانقاه او جمع آمده از فریاد  
 صحبتش بهره مندند شاگردی داشت مولانا فرید نام واحد العین  
 و او را چنان نشان میدهند که با آنکه تحصیل علم چندانی نکرده  
 بود اما هر مسئله مشکل و بحث دقیق غامض را از هر کتاب  
 منتهیانه که از وی می پرسیدند در لحظه دوات و قلم گرفته در ملک  
 تحریر کشیده حل میساخت اما قوت تقریر بلکه قرائت آنچه خود  
 می نوشت نداشت شیخ ضیاء الله با جمیع سلسله غوثیه حلقه  
 بگوش او بودند چه جای سید مشار الیه و چنان استماع افتاد که  
 آن فرید در یکشب ماجرائی که در اقصای مغرب یا مشرق میگذشت  
 بسید شاه می رسانید بعضی حمل بر تخیل جن میکردند و بعضی  
 بر چیزهایی دیگر عالی که پادشاه شیخ ضیاء الله را بلطف و عنایت  
 از آگه طلبیده در عبادتخانه جا دادند و مجمع مشایخ و علما بود  
 فقیر شیخ را شبی در خلوت از احوال فرید کاتب استفساری نمودم

و این امور مشهور نقل کردم و پرسیدم که آیا اینمعنی وقوع دارد  
 شیخ اول تعداد مفردات و موافقات و تفصیل فضایل و کمالات  
 علمی و بیان حالات خویش نموده گفت که با این همه نعم الهی  
 عزّشانه که در حق منعمت بخوشه چندی شیخ فرید نمیرم و هرچه  
 ازو شنیده اید عشر عشر هم نِعمت و رتبه او ازین بالا تر است و  
 اینهمه بتقریب جاروب کشتی و خاک رومی آستانه حضرت میر  
 مشارالیه نصیبه او شده و فقیر پیش ازین واقعه مید شاه میررادو  
 بدان که بجهت مهم مدد معاش رفته بود دیده بودم و نصیحه مشارق  
 الانوار درمیان بود و مذاکره علمی خیلی رفت آری قوت متصرفه و  
 طبع جید و ذهن نفاذ و معلوم بسیار داشت اما اینقدر که شیخ  
 ضیاء الله و سائر مردم تعریف می کردند نیافتم باقی الله تعالی  
 اعلم شاید اخفای حال خود میکرده باشد بلی این چه لازم است که  
 ازچپه این کس محروم مانده دیگری را هم ندهند •

### سید یاسین

از بنی اعمام سید شاه میرامت اکثر کتب متداوله در گجرات  
 بملازمت میدان وجیه الدین خواننده و علوم رسمی تحصیل نموده و  
 ارادت بایشان آورده بشرف زیارت حج اسلام مشرف گردید و علم  
 حدیث انجا حاصل کرد و اجازت یافت و باز گشته بهند آمد و چندگاه  
 در لاهور بصحبت بعضی از ارباب دولت و مکنات و صاحب دخل  
 بسر می برد و آن صحبت را برهم زده در سرهند بلباس مشیخت  
 و کسوت اهل فقر میگذرانید و چندی از خادمان کبود پوش

خود را تربیت میکرد و صاحب داعیه در مقتدائی بود چون همیشه آرزوی رفتن بگجرات و از آنجا بحرملین الشریفین داشت درین دیار نتوانست قرار گرفت و در ولایت بنگال رفت و عمالا آنجاها نصیر میکند تا بعد ازین کارش کجا کشد و دولت انرا در کدام مرزملین نصیبت او گردد \*

### شیخ ضیاء الله

جا نشین شیخ محمد غوث است و زبان تصوفی که او دارد از مشایخ روزگار کم کھی داشته باشد هرگز مجلس وی بی سخن معرفت و حقیقت نیست غیر از مراتب توحید و تفرید چیزی دیگر نمیکرد و بر باطن وی کسی آگاه نیست تا داعیه او چه خواهد بود ابتدای حال که آوازه او در اطراف و اکناف منتشر شد و استماع نمودم که شیخ بر مسند فقر و ارشاد قائم مقام پدر خویش گشته و در بعضی اقسام فضیلت بروی مزیت دارد از آنجمله معانی قرآن را باوجود تحفظ و تذکر چنان بیان می کند که هیچ احتیاج تفسیری ندارد در هند نهند و هفتاد بملاقات او در آگره رفتیم و بی وسیله کسی که معرف باشد و صدارت نماید بوضع بی تکلفانه و نامرادانه قدیم که بآن خو کرده بودم و فی الواقع بجهت دیدن مشایخ اسباب دنیا و ارباب ظواهر سخیل در مقصود بود سلام علیکی گفته مصافحه واقع شد شیخ خود عمالبا از علو شان عقید بتعظیماتی که شیخ زانها را خوش می آید بود و این دریافتن او را خوش نیامد مجلسیان او پرمیدند که از کجا می آئید گفتیم از مهسوان چون استفسار نمود

که از علوم هم چیزی تحصیل نموده اید گفتم از هر فانی مختصری در وقتی از اوقات دیده بودم و سهسوان چون قصبه ایست مختصر و آن زمان قلیچ چوگان بیگی مرید پدر ایشان جاگیدرد او انجا بود مرا بچشم کم دیده و سهل انگاشته و بطنز و استهزا پیش آمده مصخره را بشارت تعلیم کردند تا مرا برماند و از جای برآرد و من چون از آن اداه مطلع بودم و بارها مشاهده کرده تغافل زام و خود را در نجاهل انداختم و از هرزل بنیاد کرد که بوی عطریات از جائی بمشام من رسیده و دماغ من بشورش در آمده است اهل مجلس هشدار باشند که تا از من بکمی آفتی نرسند و کف از دهان او ریختن گرفت یکی از مصاحبان صوفی نمای ایشان از من پرسید که این عطر خوش شما مالیده اید گفتم بلی چه واقعست گفت این شخص را که باین بی شعوری می بینید وقتی از اوقات سگ دیوانه گزیده بود اکنون هر وقتیکه بدماغ او خوشبوی میرسد کف زنان و فریاد سگ کنان قصد گزیدن مردم میکند شما هم واقف باشید و حاضران پریشان شدند و شیخ هم که تمارت جدید میکرد نیز بموافقت ایشان خود را دیده و دانسته برای ترمزاندن من جمع ساخت و سرانقت آن شیاطین الانس کرد درین حالت گفتم که عجب امت که مردم از ولایت دور دور باین آستانه علیه برای برآمدن حاجات خویش می آیند و حال آنکه علاج دیوانه سگ گزیده نمیتواند ساخت گفتند شما علاج این میدانید گفتم بلی هر چند که چیست گفتم کفش و کاوخ بر سر این زن چنانچه شیخ معدی

رحمه الله فرمود که

• ع •

## سگ دیوانه را دارو کلوخ است

همه حیران ماندند باز گفتم طرفه اینکه کلوخ نام داروئی هم هست از نباتات که دافع سگ گزیدگی است شیخ ترسیده چون دانست که مگر کار گر نشد گفت بیائید رفته بقال الله و قال الرسول مشغول شویم و قرآن مجید را کشاده شروع در تفسیر آیتی از بقر نموده عندیات گوناگون میگفت و شاگردان کون طبیعت هر قلماشی که شیخ می پخت آمنا و صدقا میزدند من چون دایم برداشتم پرسیدم که ایند معنی که شیخ می فرمایند در تفسیری هم باشد گفت من بتاویل و اشارت میگویم و آن باب وسیع است و خاصه من نیست گفتم برین تقدیر ایند معنی آیا حقیقی است یا مجازی جواب داد که مجازی گفتم پس علاقه بیان فرمائید که درمیان این دو معنی باشد و در بحث معانی بردم چیزی درهم و برهم میگفت و هر جانب می تپید چون مضبوط گرفتم بیجا شد و مصحف را برهم نهاده گفت من علم جدل را نخوانده ام گفتم شما متصدی معانی قرآنی شده اید که نقل مساعدت آن نمیکند و ضرورت است که رابطه که درمیان حقیقت و مجاز است پرسیده آید سخن را گردانیده از احوال پرسیدن گرفت درین اثنا جزو شرحی که بر قصیده برده دران ایام نوشته بودم درمیان نهاد و نکاتی که در مطلع آن قصیده بخاطر رسیده بود گذرانیدم تحسین نمود خود هم نکته چند گفت و آن صحبت بان رنگ گذشت تا وقتیکه بملازمت پادشاه رسیدم و شیخ بر حسب طلب تنها و عاجز در عبادت خانه آمده سکونت گرفت روز جمعه بود که ابتداء بایک دو کس معذور



در آنجا تشریف برده میرزا غیاث الدین علی اخوند و میرزا  
 اخوند و میرزا علی آصفخان را فرموده بودند که شیخ را کازکار نمائید  
 و از تصوف چیزی پرسید تا از چه بیرون تراود آصف خان این  
 رباعی لواط در میان آورد که

\* رباعی \*

گر در دل تو گل گذرد گل باشی • در بلبل بیقرار بلبل باشی  
 توجرتی و حق کاست اگر روزی چند • اندیشه کل پیشه کنی کل باشی  
 و پرسید که حق سبحانه را کل چون توان گفت که از جزء و کل  
 بودن منزهست شیخ چون بعد از شکست عظیم بدر بار آمده و آن  
 نخوت و غرور و پندار او شکسته و محذت بسیار کشیده محجوب  
 برد آهسته آهسته سخنی چند نامنقح میگفت که مفهوم کسی  
 نمی شد آخر دلیری نموده گفتم که مولوی جامی قدس سره  
 اگرچه بظاهر درین رباعی اطلاق کل بر حق سبحانه و تعالی  
 نموده در رباعی دیگر که

\* رباعی \*

این عشق که هست جزء لا ینفک ما  
 هاشا که شود بعقل ما مدرک ما  
 خرش آنکه دمد پرتوی از نور یقین  
 ما را برهاند از ظلام شک ما

اثبات جزئیت بار فرموده تعالی عن ذلک اما مقصود اینست که  
 هرچه تصور توان کرد از جزء و کل همه اوست و غیر او را وجودی  
 در حقیقت نیست. غایتش چون عبارت ازادی مقصود قاصراست  
 تعبیر ازان گاهی بکل و گاهی بجزء کرده و مقدمه چند در اثبات  
 وحدت وجود که دران ایام ملکه شده بود از جانب شیخ تائید

آردم هم پادشاه خوشحال شدند و هم شیخ مقارن آن حال شبی  
 شیخ اسمعیل که برادر عمالتی شیخ است و در محله خواجه جهان  
 در فتحپور قرب جوار بار داشتم و حق صحبت در میان ما بود بنابر  
 خواهش شیخ در عبادتخانه پرده نمود و آن صحبت یازده ساله را  
 که نقل آن از من استماع نموده بود با شیخ نقل کرد حیران بماند  
 و گفت مرا بخاطر نموده که این چنین واقع شده باشد شیخ با آنکه  
 گوشه از صحبت که عبارت از دکان داری است دارد حالا در آکره  
 چون پدر بوضع مشایخ در لباس اهل جاه بالعکس بعیش و فراغت  
 مشغول است و امتقامت بر روش خویش دارد و سخندان غریب  
 عام فریب ساده لوحانه ازو مشهور است و اینجا گنجایش ذکر آن  
 نیست و میر ابو الغیث بخاری رحمه الله علیه میگفت او هرچه  
 باشد باشد بالباس درویشانه و مجلس فقیرانه داشتن و حرف و  
 حکایت تصوف گفتن او را بچنان معتقدیم سالی که فتح خان زمان  
 شد او همراه اردو در انبیهی رفته حضرت میان شیخ نظام الدین  
 قدس سره را دید و زمانیکه تفسیر آیه کریمه *و یسئرون فیها کاساً*  
*کان مزاجها زنجبیل عینا فیها نسمی سلسبیل* - میفرمودند اظهار  
 حینیت نموده دخلی کرد و گفت این آیت بآیت دیگر تناقض  
 دارد میان بخشم آمده گفتند سبحان الله پدر اینجا غوطها میخورد  
 و محتاج شفاعت کاملی است و پسر اینجا در کلام خدای عزوجل  
 تناقض اثبات میکند

• ع •

درسی نبود هرآنچه در سینه بود

## میر ابو الغیث بخاری

صاحب مشرب صافی و همت عالی بود و اخلاق ملکی ملکه ذات شریفش گشته و معانی فقر در کسوت غذا پوشیده از صحبت بسیاری از مشایخ کبار فواید و منافع بهره و بهره تمام از روش آبایی گرام خویش برداشته در تهذیب اخلاق خصوصاً در بذل و انفاق و آزادی از قیود امکان و حسن معاشرت و صدق معاملات و مجاملت آیتنی بود از آیات الهی و تقید باحکام ظاهری و اقتدا بسیرت مرضیه سلف و خلف بمرتبه داشت که دقیقه از دقائق سرعی ناموسی نمیکداشت و جدش در سنت جماعت بمذابه که در مرض موت هم با وجود بیماری صعب مزمن تکبیر تحریمه از فوت نشد و مجلس لطیف اربی قال الله و قال الرسول و سخنان مشایخ هرگز نبوده است چنانچه در ضمن بذوات گذشت و میر ستوده سیر تاریخ یافته شد \*

## میان کمال الدین حسین شیرازی

چون دل از یاد احباب گل گل بشگفت اگر در ذکر ایشان اطالنی واقع شود بر طبع دوستان باید که گرد مالتی فرسد و نغشیند او خلف صدق مولانا حسن شیرازی امت که در وقت خروج شاه اسمعیل از شیراز بمکه معظمه رفته و از آنجا بگجرات رسیده در زمان سلطان سکندر لودهی مصحوب قافله سید رفیع الدین محدث و میان ابو الفتح خرامانی پدر میان بده در آگره توطن گرفت و شیخ زین الدین خوانی مشهور مذکور در وصف او گوید \* فرد \*

هست شعر من ز عقل و نقل خواهم بشنود

جامع المعقول والمنقول مولانا حسن

و میان کمال الدین حسین خود ملکیت بصورت بشری جاوه گر  
 شده و اخلاق حمیده و صفات پسندیده او از دایره تحریر و تقریر  
 بیرون است پادشاه او را بعنوان اکابر بی و بزرگی دانسته بسیار  
 خواهان بودند که در ملازمت باشد آخر ترک همه کرده بانداک  
 زمین مدد معاش قناعت نموده و غریب فقر و جاه ایمان را  
 سعادت کلی شمرده پیوسته اوقات مصروف طاعت دارد و گاهی  
 در دهلی و گاهی در آگره فارغ البال میگذرانند از ابتدای ربیعان  
 صبی تا سن شیخوخت جز طریق عبادات و تسبیح و تصدق و روز  
 و تلاوت شیوه نمیدانند و باجود این فضایل و کمالات استعداد علمی  
 بر وجه کمال دارد و فضیلت سخنوری و حسن خط و املا و انشا  
 خود موروثی است چون در اوایل عهد باگره در عهد پیرمخان  
 رسیدم اول که رحل اقامت انداختم مسجد فیض بخش و منزل  
 روح پرور او بود که فتح ابواب سعادت بزعم من در آنجا روی داد  
 از آن زمان تا هنگام تحریر این مجاله مدت اربعین درست گذشته  
 که نهبت مهربانی و دل سوزی و رعایت حقوق آشنائی او را روز  
 بروز زیاده می بینم اگرچه گنجایش زیادتی نمانده \* شعر \*

بهر عشق که آن کم شد و بهن حسن که آن کاست  
 عشق من و حسن تو همان بلکه فزون هم

این رشحه چند یادگار از قلم مشکبار او است که درین صحیفه اخلاص  
 ارتسام می یابد و هی هده \*

بسم الله الرحمن الرحيم و نصلى على نبينا الكريم و حجرك  
لايلى و يزاد جده لى و الشوقى اليك كما هيا - ذرة خاك  
بى مقدار پر عيب و شين كمال الدين حسين بعد از عرض دعوات  
غريبانه و تسليمات مشتاقانه بزبان ايجاز و اختصار و لسان نياز و  
افتقار واضح ضمير منير مهر تلويز حضرت مخدومي شفقت پناهي  
سلامه الله تعالى و ابقاه و حصل امور دينه و دنياه ميگرداند كه  
چون درين ايام پرآلام محنتهاى تنهائي و غمهاى جدائي درويت  
كار و بار خدائي و معدوم شدن آثار محبت و آشنائي روى داده  
بود خود را از بيدقرارى گاه بحضرت دهلي آورده بمزارات متبركه  
مشرف ميشاخت و گاه برامى ديدن فرزندان بيگم كه در گوشه  
آگه صانها الله بكره افتاده اند ميرفت و منزلت الاحوال بود كه  
عنایت نامهاى مكر غير مكر از خدام ايشان رسيد و الله كه بسيار  
بسيار تسلي و تسكين خاطر حزين بخشيد چند روزي بمطالعه  
و تكرار آن خود را مسرور داشت و در صبح و شام دست نياز بدرگاه  
علام برداشته دعاي ازديان حيات خدام مينمود و مينمايد \* ع \*

الهي تا قيامت زنده باشى

زياده ازين درين وادي دم نمى زند و بعليم على الاطلاق و حكيم  
بالاستحقاق ميگذارد و بر هر مقصود ظاهري آمده مصدع ميگردد  
كه از رحلت نمودن جناب مروت سائب فتوت انتساب كمالات اكتساب  
ميرزا نظام الدين احمد و از ممر خوبىهاى آن نادر زمانه و محبت  
و اخلاص او بخدام مدتي كلفت عظيم و حزني تمام رو داد انا لله  
و انا اليه راجعون چه توان گفتم و بكه اين دردها را كه متواتر و

و متوطالی میرسد اظهار توان نمود بهر حال منتظر صوت خودیم و دستمایه  
 بجز عذایبت کریم نداریم و همه وقت باین دعا زبان در تروم امت  
 که اللهم ارحمنا اذا عرق الجبین ، و کثر الانین ، و یتس منا الطینیب ،  
 و یکی علینا الحبیب ، اللهم ارحمنا اذا ادارنا التراب ، و رء عذالاحباب ،  
 و فارق الذعیم ، و انقطع عذا النفسیم ، امید که عاقبت خیر باشد و ایمان  
 به سلامت بریم چون حامل عریضه در روان شدن تعجیل تمام  
 داشت بنده این عریضه را در شب باستعجال فوشته و از شوق خود  
 که نسبت بملازمان ایشان دارد از هزار یکی نتوانست که مشروح  
 سازد از دل بیغل خود تصور خواهند نمود که ان القلوب تشاهد و  
 السلام مع الاکرام علیکم و علی من لدیکم اولاً و آخراً - باطناً و ظاهراً •

### شیخ ابو الفتح تهبانیسری

از فحول علمای روزگار و از اعیان متبحرین عالیه‌قدار امت  
 علم حدیث در ملازمت سید رفیع الدین محدث درست‌گردانید مدت  
 پنجاه سال تخمیناً در محله میر مشارالیه در آگره درس علوم عقلی  
 و نقلی فرموده و مستعدان چالاک از دامن افاد او برخاسته و  
 فقیر و میان کمال الدین حسین مذکور شرکت تلمذ در خدمت آن  
 بزرگوار نموده - ولد انجب ارشد او شیخ عیسی حالاً بعهد افتاد در  
 آگره منصوب و متعین امت •

### مولانا عثمان بنگالی

از قدما می مشایخ در سنبل رحل اقامت انداخته بود و میان  
 هاتم سنبل پیش ایشان نیز تلمذ کرده گاه گاهی در ملازمت

میدرفت و التماس فائده می نمود و فقیر یکبارگی در ملازمت  
میدان مرحوم بخدمت مولانای مشارالیه در صغرسن رفته شرف  
ملازمتش را دریافتیم \*

### شیخ حسین بزهری

از اعلام اعیان در مدرسه حضرت دهلی بناده طالب مشغول  
می بود و در علوم نقلیه که در هندوستان متعارف است سرآمد روزگار  
بود و صاحب مکارم اخلاق \*

### مولانا اسمعیل عرب

از اقران شیخ حسین و امثال ایشان بود و در هیأت و حکمت  
و طب بی نظیر بود و در درس شرکت مکانی با شیخ حسین داشت  
و طالبان علم را از یمن صحبت شریف ایشان ابواب فیض بر روی  
میکشود چون مولوی جمعیت دنیوی داشت شبی دزدان باغجوی  
بعضی مکلفه شهر در خانه او ریخته بدرجه شهادت رسانیدند \*

### قاضی مبارک گوباموی

علمی بوجه اتم و دیانتی و صیانتی عظیم در منصب قضا  
داشت کسب علوم و تهذیب اخلاق در ملازمت میدان شیخ نظام  
الدین انجیتهی وال قدس سره نموده ازان هنگام که میدان در خانقاه  
تحصیل علم می نمود بروی نظری خاص داشته تربیتش می فرمودند  
و هنگامکه قاضی بالتماس میگفت چه باشد اگر از مشرب ولایت  
سرافیز بهره شود همین جواب میدادند که قاضی مبارک دنیا  
بخورد و عقبی ببرد - تا آخر عمر معزز و مکرم و محترم زیست و

همچنان بجانب آخرت رحلت گزید و از جمله علماء و فضلا که بتقریب تربیت قاضی علیه الرحمه در گوپامو توطن گرفته نشود و نما یافته از منازل و مراحل بعیده مردم از ایشان انتفاع می گرفتند و بدرجه کمال می رسیدند مخدم بدنه است که اکثر نسخ درسی را درسی می فرمود دیگر مید مَحی که همین نسبت داشت و دیگران برین قیاس و آن قاعده بمنزل رسید و دیگری قایم مقام ایشان نشد و ارباع و اصقاع علم روز بروز از شیران بیدیه خالی ماندن گرفت تا ربه صفتان موراخ خزجای ایشان گرفتند چنانچه صاحب مشارق الانوارین نالش در زمان خود کرده و گفته و لولا تخلی الغاب عن أسامة ذی الشبلین لما صبح بها ثقیلة ابو الحصین \* فرد \*

همین نائذ مانند مسکین حسن را \* ازان روز ترسم که این هم نماند

### مولانا ویس گوالیاری

دانشمند مناظری مجادای بود و در وادی اصول و فروع بی نظیر روزگار قوت حافظه اش بمثابته که در وقت بحث چون کار بنقل می افتاد صفحه صفحه و ورق ورق عبارت را یاد میخواند و میگفت که این عبارت فلان کتاب است درانجا به پیفید و خصم را الزام میداد بعد ازان چون تفحص میکردند هیچ اثر ازان نمی یافتند و به همین طریق روزی در مجلس پادشاهی مولانا الیاس ملجم را که استاد محمد همایون پادشاه و لیاقت و استعداد رصدبندی داشت الزام داد تا مولانا از همین اعراض سوار شده و از پرگنه موهان سرکار لکنهو که جاگیر وی بود گذشته و ترک سپاهگیری کرده بایلغار بگجرات و ازانجا بمکه معظمه رفت و در



ولایت عراق و آذربایجان وارد بیل که وطن مائوف او بود رسید و درگذشت و نصیحت او با شاه اسمعیل ثانی مشهور است مجملی از آن ایفست که مولانا الیاس چون وارد بیل رسید رقعته بشاه اسمعیل که شاه ظهماسپ او را در قلعه قهقهه محبوس داشته بود نوشت که از نظرات میزبان چنان استدلال نموده ام که در فلان ماه خلاص یافته از جاه بمرتبه جاه بر رسید و اورنگ نشین سلطنت خواهید شد و چنانکه حکم کرده بود در اندک فرصت شاه ظهماسپ را چیزی در کاسه کردند و انقلابی عظیم در عراق افتاده شاه اسمعیل را امرا و وزرا از حبسخانه براه اردبیل بقصد اجلاس طلبیدند و چون مولوی در آن نامه اظهار کرده بود که در وقت توجه از قهقهه وارد بیل که برسید ملاقات شرط است تا بعضی از عهده و موافقت بحضور موکد شود و دعوات اسمای عظیمه بمشافهه گفته آید اتفاقا شاه اسمعیل را شتابی روی داده بمنزل مولوی فرسید و بعد از آنکه از اردبیل گذشته بود بازگشته بقصد ملازمت آمد مولوی در حویلی را بست و ملاقات نداد و بعد انتظار بسیار بضرورت در را شکست و بقهر بحجره در آمده ملازمت نمود او روی پوشیده و گردانیده روی بدیوار گفت که آن ساعت مقرری گذشت و تو نیدامدی اکنون روی ترا چه بینم شاه اسمعیل مایوس باز گشت و اگرچه امر سلطنت برو مقرر گشت اما امرا بعد از یکسال بهم متفق گشته خواهر او پریجان خانم<sup>(۲)</sup> را بقصد قتل وی گماشتند او متفرس باین غدر شده پیش از آنکه علاجی

نماید پری جان خانم اورا خفه کرد و در را از پس بخت \*

### شیخ محمد شامی

عرب قبح احمیت و نسبت برادرزادگی بشیخ زین الدین جبل عاملی دارد که مسجدی و مرشد شیعه بود و خوندار روم اورا بانواع لطایف و حیل بسیار در مکه معظمه بدست آورده باستقبال طلبیده بصیامت رسانید شیخ محمد در سلک ارباب مناصب داخل احمیت و بصفت شجاعت و شهامت موصوف و بکرم و کرامت که لازمه عربست موسوم و بحسن ادب و تواضع معروف مهارتش در علوم عربیه و ادبیه بمثابه که ثانی کسائی توان گفت و از جمله رقعات او این رقیعه است که در لاهور بتقریب سفیدی در جواب فقیر نوشته در اوایل آشنائیها ( + )

### نقل رقیعه

واقی کتابک بالبشارة معلنا \* بالصدق بخبر ان اصلک طاهر  
اظهار الاشتیاق من قبیل تحاصیل الحاصل ، الا انه کان موثوقا بقیود  
الادب هیث ان التعطف و اللطف من جانب الاعلیٰ اعلیٰ ، فالآن قد  
صلکتם اصعاده ، و منعتهم ارضاده ، لعدوت بحمد الله لکن اتی الله علیه  
کتابا کریمًا ، او کلمة الله من فوق الطور تکلیما ، التجانی یا خیر الخیران ،  
و نزهة الواهان ، وسط بین الطرفين مصاحبنا من طول الاذان ، وله مع

( + ) واضح باد که کل عبارات این پنج رقیعه از ابتدا تا انتها اکثرجا غلط است و جمله به نسخه که موجود بود ازان بوجود کمال غور تصحیح آن ممکن نشد \*

ذالك قرنان، و ذلك المردود، لم يقرأ قط أو فوا بالعقود، ( † ) فتح الله  
شانه و كسر اسنانه، و عادننا لغرضه، و لاصدينا ايدا خلف نغله و فرضه،  
و الدماغ من استشمام السر خالي، و الجسم من التأسف على العمر  
مقبالي، و اما المحي النار الداعي الموصوف بحسن المساعي و  
المراعي، فتمثل ما اجار بناه و بمثل ما حيا فاحينا، ثم الامر اليكم،  
و الحكم لديكم،

رقعه كه هنگام انقطاع و جدائی چند روزه نوشته \*

### رقعه دیگر

كيف يحفوا و كان لي بعض صبر احسن الله في اصطباري  
غيرا كا غيراده قد جلست بساحي عساكر الاشواق، و تلاطم في بنادر  
سياحتي امواج الاشتياق، و جمع في قلبي جمع التكسير، و اعتاد  
في الدين فلم يغن التحذير، و يذاع في حبي عاملا الدمع و السبي  
و هذا مبتدأ و الحال فلا تسئل عن الخبر، فالجسم مني موصول  
بالقسم و الوجد في جرائي و اشهر من نار على علم مدار اثم مكنون  
على اعمال يديكم، مصروف على المسرة فرحون بمالديكم، ولا تزالون  
في تفتيش خبايا زوايا و انا الاسفار بين قاعد و قائم سلبتم الاصحاب،  
و تذايتم الاحباب، و كانت الآخرة ماهي الا كسراب، فيانغوثاه  
من هذا الجفاه الال بغير اهل الوفا ولو و سفنا العتاب، تكللنا عليكم  
من راس الجراب ولا رجع قرطاس ولا كتاب -

دیگر كه بهنگام برآمدن اردو بجانب دکن در سنه هزار و دو

و باز بر طرف شدن آن لشکر نوشته •

### رقعة دیگر

یا جند ان صحبة الاعدام فلعمری هی من قبیل الحیات قبل الموت ، او تعجل الصلوة حین الفوت ، و لعمری لقد اتیتم علی ما فی الضمیر ، ولا شک مثل خبیر ، فاین امرقم اتیناه ، و ان شرفتم تلقیناه - و انتم اهدی من ان یهدی •  
رقعة که از روی شکایت و عتاب نوشته •

### رقعة دیگر

ماعودونی احبائی مقاظمة • بل عودونی اذا قاطعتم و صلوا  
فلیت شعری ما صدر منی حتی امتوجبت نفورک ، و ما علمت  
لی من قرب استحق به هذا الجفاء الایق بغیر اهل الوفاء ، و ما هو  
لا من یعاین الزمان و قلة العهد من الاخوان و الخلان كما هو منطوق  
القرآن فقال وهو اصدق القائلین و ما وجدنا لآذنه من عهد - متحجب  
بمن بلغ بسمعه هذه - الایه ان یبدل فی الروافض الغالیه - کیف حریمه  
و مقلتی کلا لاج لویق تلقب للقا کاتها انا مع تشاغل البال - و تزیاد  
الجلبال ، انادی بلسان الحال ، اضاعونی دای فدی اصافوا -

### رقعة دیگر

فی الشباب و شیوع خبر نهضة العسکر ، و الشکایة عن عدم استطاعة  
السفر •

تشا غلتمو عدا بصحبة غیرنا و اظهرتم البحران ما هكذا کنا  
و مما دار علی بلوائی و وجب له بفا شکوی الی بالامس ما

تشوکت و یحیی فی قلبی ما تشوکت حیث انا منادی الرحیل  
 ابرز منادیه ، و زفع کل مسلک ایادیه طی ان فی یوم الاحد یعمر  
 الصحاری من کل احد فکیف الحال و هذا الوحال الذی هو ابرد  
 من طین الشتان من عرق الحصاله صلیح حتی یتذاع بالبلیح ولا  
 قصاید لیشتری بها العصاید و این الزکا و ازکا و الوطی من المطا  
 فانالله و انا الیه راجعون فهل عندکم خیرا یبطلانه ، و ان هذا الوقت  
 لیس من اوانه ، و السلام علیکم ، و قلبی لدیکم ،

### شیخ حسن علی موصلی

شاگرد رشید شاه فتح الله است اما سنی پاک مذهب در  
 سال فتح کابل بملازمت پادشاه رسیده مامور بتعلیم شاهزاده بزرگ  
 گشت تا سبقی از رسایل فارسی و غیر آن در علم حکمت میگفت  
 و چندگاه شیخ ابوالفضل نیز خفیه ازو تعلیم فن ریاضی و طبیعی  
 و سایر اقسام حکمت گرفت و دقایق و غوامض علوم را ازو کسب  
 کرد و با رجوع این هرگز بتعلیم از پیش نیامد و خود بالای فرش  
 بودی و استناد بر زمین و چون طرح و وضع این مردم را موافق  
 مشرب خود نیافت ترک وظیفه کرده عازم گجرات شد و یک چند  
 در صحبت میرزا نظام الدین احمد بوده هم ازو هم پسرش محمد  
 شریف ازو استفاضه و استفادگی علوم غریبه عقیده نموده بدرجه کمال  
 رسیدند بعد از واقعه شاه فتح الله شیخ ابوالفضل و دیگر مقربان  
 شمه از فضایل و کمالات اوزا در مجلس پادشاهی مذکور ساخته

چندان خاطر نشان کردند که امروز جانشین شاه فتح الله او مستحق  
و فرمان طلب رفت و بلاهور آمد و وقت کورنش نظام الدین احمد  
اورا تکلیف سجده نمود از ازیذمعنی بسیار آزار یافته همین را  
دست آریز ساخت و تاب مکاره طبیعی در خانه فتوانست آورد و باز  
هندوستان بیاد فیل آمد و ملاقات مادر را بهانه ساخته رخصت  
وطن گرفته و در مدتی نهصد و نود و هشت (۹۹۸) در زمان حکومت  
خانخانان به تته رسیده و ماده توکای و جمعیتی بهم رسانیده  
عازم دیار خویش گردید و چون بهرروز رسید از آنجا پیغام بمخادیم  
در خانه فرستاد که الحمد لله از صحبت نقاتی یاران خلاص یافتم  
انشاء الله بمقصد رسیده باشد \*

### قاضی نورالله ششتری

اگرچه شیعی مذهب است اما بسیار بصفت نصفت و عدالت  
و نیک نفسی و حیا و تقوی و عفان و اوصاف اشراف موصوف  
است و بعلم و حلم و جودت فهم وحدت طبع و صفای قریحه و ذکا  
مشهور است صاحب تصانیف لایقه است توقیعی بر تفسیر مهمل  
شیخ فیضی نوشته که از حیز تعریف و توصیف بیرونست و طبع  
نظمی دارد و اشعار دل نشین میگوید بوسیله حکیم ابو الفتح  
بملازمت پادشاهی پیوست و زمانی که موکب منصور بلاهور رسید و شیخ  
معین قاضی لاهور را در وقت ملازمت از ضعف پیری و فقور  
در قوی مقطه در دربار واقع شد رحم بر ضعف او آورده فرمودند که  
شیخ از کار مانده بنابراین قاضی نورالله بآن عهده منصوب و منسوب

گردید و الحق مفتیان ماچن و محنتسبان حیدال محمدال لاهور را که  
بمعلم الملکوت سبق میدهند خوش بضبط در آورده و راه رشوت را  
بر ایشان بسته و در پیوست بسته گنجانیده چنانچه فوق آن متصور  
نیست و میدوان گفت که قایل این بیت اورا منظور داشته و گفته که

\* فرد \*

توئی آن کس که نکردی همه عمر قبول

در قضا هیچ زکس جز که شهادت زگواه

روزی در منزل شیخ فیضی تفسیر نیشاپوری در میان بود در کریمه  
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا - که باجماع مفسرین در شان  
صدیق اکبر رضی الله عنه واقع شده میگفت که اگر مراد ازین  
صحبت اغویست مفید مدح نیست و اگر اصطلاحیست که اهل  
اصول حدیث قرار داده اند آن اول بحضامت و مصاحبت ممنوع  
گفتم از طفلی هم که زبان عربی میدانسته باشد بپرسند خواهد  
گفت که این آیت دلالت صریح بر مدح میکند نه ذم و هم چنین  
کافری زنگی و یهودی و هندوی نیز که دانای زبان عربی باشد و  
مباحثه بسیار شد و شیخ فیضی بنابر عادت زشت خویش جانب  
قاضی را با آنکه از هر دو جانب بیگانه مطلق بود گرفت ناگاه در  
تفسیر نیشاپوری نیز موید همین سخن من برآمد باز یادتی آنکه  
اگر بفرض و تقدیر رسول صلی الله علیه وسلم را در آن وقت داعی  
حق میرسد معین از برای وصایت صدیق اکبر رضی الله عنه بود  
نه دیگری \*

## حاجی ابراهیم محدث

در آگرة بزهد و ورع و تقوی و درس علوم دینی خصوصا علم حدیث قیام داشت و تفهید بشرع و تورع مانع اخذلاط و ارتباط او بمردم شده بود و امر معروف و نهی منکر می نمود چون بحسب طلب در عبادت خانه آمد بمراسم تکلیفات و آداب ملوک متقید نشد و وعظ و نصیحت گفت و پیوسته بخواجه عبد الصمد شیرازی که بجهت کرایه دادن قماشهای کهنه آئین بند می بخواجه عبد الله مشهور است و بنماز و روزه و نوافل عبادات ظاهری اشتغال دارد و بحاجی طریقه اعتقاد می پیمود میگفت که خواجه اینها هیچ فایده نمی کند تا صحبت خلفای راشدین را در دل جای ندهی \*

## شیخ جلال و اصل کالیبی وال

از خلفای شیخ محمد غوث است اوایل حال تحصیل کمال کرده و اواخر همه را فراموش گردانیده در ذرق سماع و وجد و حالت امتغراق عظیم داشت و بندگان پادشاهی را نسبت باو حسن ظنی بود بالجمله تصنع در خلفای شیخ غوث نسبت بخلفای شیخ سلیم کمتر بود هرچند در مقام تنافی و نفاقی یک دیگر بودند و همان سخن امیرالمومنین علی است رضی الله عنه که هنگام استماع کریمه و قَالَتْ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ و قَالَتْ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودَ عَلَى شَيْءٍ - فرمود که صدقاً و الحمد لله که اکنون از هر دو طایفه اثری نماند \*



## ملک محمود پیارو

بفضایل صوری از علم عربیت و تفسیر و حدیث و جزئیات  
 نظم و نثر فارسی و کمالات معنوی از صلاح و تقوی و ذوق و حالت  
 آرامنده است اصل از ملوک دیار گجرات است پدر بزرگوار او ملک  
 پیارو نام دارد از نهایت فصاحت و بلاغت دانش و خدایت در  
 مجالس بهشت آئین بشرف همزیانی خلیفة الزمانی معزز و  
 مباحی بوده آنحضرت را از خود راضی ساخته از کمال رغبتی که  
 بخدمت اهل حق داشت چند گاهی حسب الحکم باصر جلیل  
 تولیت روضه متبرکه حضرت قطب الاولیاء الواصلین خواجه  
 معین الدین سلجری چشتی قدس الله سره موفق و مأمور و  
 منسوب بود با وجود این همه تربیت و اعتماد و قرب منزلت از  
 استیلا محبت و غلبه شوق و رابطه باطنی که بقطب ملک السیادة  
 و مرکز دایرة السعادة مخدوم شاه عالم بخاری از اولاد محبوب  
 العارفین و مطلوب السالکین مخدوم جهانیدان بخاری قدس الله  
 سره العزیز داشت پومایل و وسایط التماس رخصت مجاورت طواف  
 آن آستان ملک آشیان خواهی نخواهی نموده و چون درین نیت  
 و اراده صادق بوده و از شائبه ریا و غرض ظاهری مبرا لاجرم  
 استدعای او بعد از رد و بدل بسیار بدرجۀ قبول موصول گردید و در  
 گوشه قناعت و توکل منزوی بود در احمد آباد اکثر اوقات با برکات  
 بمجاوری آن آستانه مصروف میداشت تا آنکه ازان روضه بروضه  
 دارالعلم انتقال فرمود و جامع اوراق در اجمیر و فتحپور شرف